



مورد عجیب سفر مرد بغدادی به مصر

آنچه می‌جوئیم در خانه خودمان است

شکوفه شبیانی
روزنامه‌نگار

مولانا در دفتر ششم مثنوی، سرگذشت مرد بغدادی را روایت می‌کند که خواب می‌بیند در فلان شهر، فلان کوی و فلان نقطه در مصر گنجی شایگان وجود دارد. او به امید یافتن این دقیقه، سفر دشوار و دور و درازی را بر خود هموار می‌کند اما از بد روزگار وقتی به دروازه‌های آن شهر می‌رسد که دیگر توشه‌های برایش نمانده. سرانجام فشار گرسنگی او را به سمت گدایی هل می‌دهد اما چون نمی‌خواهد چهره‌اش دیده شود، صبر می‌کند تا تاریکی، خیمه خود را بر شهر بگستراند. اما آن مرد بغدادی نمی‌داند به خاطر وفور دزدی، به تازگی مقررات منع رفت و آمد شبانه در آن شهر وضع شده، بنابراین گرفتار پاسبان‌ها می‌شود و مأموران حکومتی حساسی از خجالت او درمی‌آیند و زیر مشتمت و لگدش می‌گیرند تا سرانجام مرد مسافر فرصت می‌یابد و واقعیت را آن گونه که هست تعریف می‌کند.

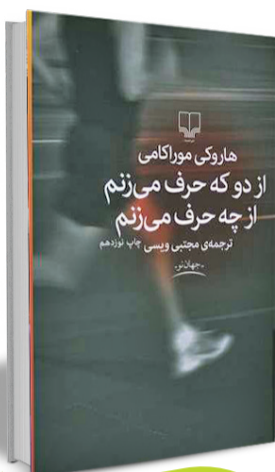
من نه مرد دزدی و بیدادی‌ام / من غریب مصرم و بغدادی‌ام
و شروع می‌کند به تعریف کردن: حقیقت آن است که من خواب دیدم در این شهر گنجی وجود دارد و به امید یافتن آن گنج، رنج غربت و سفر را بر خود هموار کردم. رئیس پاسبان‌ها با شنیدن این حرف خنده‌اش می‌گیرد و می‌گوید:

بارها من خواب دیدم مستمر که به بغدادست گنجی مستتر در فلان سوی و فلان کویی دفین بود آن خود نام کوی این حزین هست در خانه فلانی رو بجو نام خانه و نام او گفت آن عدو

پاسبان می‌گوید: «من خود بارها خوابی تکراری دیده‌ام که در فلان کوی و فلان خانه بغداد، گنجی دفین شده اما هیچ وقت به آن خواب‌ها محل نگذاشته‌ام، آدم عاقل که بازیچه یک خواب نمی‌شود...» اما نکته شگفت ماجرا آن است که نشانی‌ای که پاسبان از آن خانه می‌دهد، نشانی خانه مرد بغدادی است. اینجاست که مرد داستان می‌فهمد حکمت آن رنج‌ها و گشت و گذارها و آزار دیدن‌ها چه بوده است.

گفت با خود گنج در خانه من است پس مرا آنجا چه فقر و شیون است بر سر گنج از گدایی مرده‌ام زانک اندر غفلت و در پرده‌ام

مولانا جای دیگری در مثنوی، از این داستان عصاره‌گیری کرده است: یار را چندین بجوم جَد و جُست / که بدانم که نمی‌بایست جُست تمام سیاحت‌های ما در جهان. حتی اگر این طور به نظر برسد که برای یافتن مقصودی در بیرون است. در حقیقت گردشی برای یافتن گمشده درون خودمان است، یا این طور بگوییم ما تا زمانی در بیرون سرگردان و رنجور خواهیم بود که بدانیم آنچه از امنیت، شادی، آرامش و عشق می‌جوئیم در خانه خودمان است.



کتاب «از دو که حرف می‌زنم از چه حرف می‌زنم» زوایای تازه‌ای از شخصیت و زندگی موراکامی را به خوانندگان نشان می‌دهد. او یکی از بهترین نویسندگان جهان است و خواندن این کتاب به ما نشان می‌دهد رسیدن به موفقیت و کیفیت بهتر در زندگی، چیزی نیست که به این سادگی به دست بیاید.

موراکامی به همراه داشت: جسمم را چطور سرپا نگه دارم؟ او آن زمان برای تمرکز بر کارش خیلی سیگار می‌کشید. این زمانی بود که با خودش فکر کرد: «اینطوری بدنم را نابود خواهم کرد.» اگر قرار بود موراکامی نویسندگی کند باید راهی برای حفظ سلامتی و ثابت نگه داشتن وزنش پیدا می‌کرد. «دویدن» بهترین ایده بود. برای انجامش نه به همراه احتیاج بود و نه تجهیزات خاصی می‌خواست. با شروع برنامه جدید خیلی زود دور سیگار کشیدن را خط کشید. ترک سیگار برای او حرکتی نمادین برای وداع با زندگی پیشین بود. اتفاق مهم دیگر در زندگی جدید موراکامی و همسرش، زود خوابیدن و زود بیدار شدن بود. زندگی تازه، ساده و منظم‌شان از راه رسید. در این زندگی تازه، دویدن جزو رکن‌های اساسی به شمار می‌آید. کاری که موراکامی هر روز آن را انجام می‌دهد و هرچه آماده‌تر می‌شود، می‌فهمد جسمش چه توانایی و قدرت زیادی دارد. او با دویدن، اعتماد به نفس شرکت در مسابقات ماراتن را پیدا می‌کند که اتفاق مهمی در زندگی‌اش است.

رسیدن به خلأ

شاید این سؤال پیش بیاید که دویدن غیر از فواید جسمانی چه تأثیرات دیگری بر زندگی موراکامی گذاشته است. خودش خیلی خوب یکی از این دلایل را توضیح می‌دهد: «دویدن از دید من، هم تمرین است و هم یک استعاره. من با دویدن هر روزه و شرکت در مسابقات مختلف ذره ذره ملاک‌ها را بالاتر می‌برم و با شفاف کردن هر مرحله از کار در واقع خود را ارتقا می‌دهم. دلیل تلاش هر روزه من دست‌کم همین بوده است که سطح کار خود را بالاتر ببرم... در دوهای استقامت تنها رقیبی که باید بر آن غلبه کرد، خود است؛ کسی که قبلاً بوده‌اید.»

موراکامی برای دلایل دیگری هم می‌دود: رسیدن به یک خلأ، سکوت و بی‌فکری در هنگام دویدن. او با دویدن ذهنش را از افکار زائد و درهم دور می‌کند و آن وقت هنگام نوشتن با ذهنی باز دست به قلم می‌برد. چنین موضوعی برای نویسندگان حرفه‌ای نکته‌ای اساسی است، آنها باید ذهنی شفاف مثل آب داشته باشند تا بتوانند درست فکر کنند و بنویسند.

گذری بر زندگی هاروکی موراکامی با نگاهی به کتاب

از دو که حرف می‌زنم از چه حرف می‌زنم

تلاش برای رسیدن به کیفیتی بالاتر در زندگی با دویدن

روزبه‌فکری
روزنامه‌نگار

تمام دوستداران ادبیات، هاروکی موراکامی ژاپنی را می‌شناسند. اصلاً مگر می‌شود کسی عشق کتاب و کتابخوانی باشد، موراکامی را نشناسد. این نویسنده ژاپنی یکی از بهترین نویسندگان حال حاضر جهان است که با آثارش خوانندگان را جادو می‌کند. موراکامی نویسنده‌ای خلاق و خوش ذوق در داستان‌سرایی است. کسانی که «کافکا در کرانه» را خواننده باشند خیلی خوب قدرت نویسندگی موراکامی را درک کرده‌اند. موراکامی با ترکیب و درهم آمیختن واقعیت و تخیل، شخصیت‌هایی جادویی خلق می‌کند که تأثیرش تا همیشه بر ناخودآگاه خواننده باقی خواهد ماند. این نویسنده ژاپنی که در سال‌های اخیر یکی از شانس‌های بردن جایزه نوبل ادبیات به شمار می‌رود، در کتاب «از دو که حرف می‌زنم از چه حرف می‌زنم» سراغ زندگی خودش رفته و بخش‌هایی از زندگی‌اش را رمزگشایی کرده است. این کتاب برای علاقه‌مندان به موراکامی ارزش زیادی دارد چون آنها اطلاعات زیادی از زندگی نویسنده مورد علاقه‌شان کسب می‌کنند.



کتابی درباره دویدن

موراکامی رمان‌نویس قهرای است و این بار برخلاف رویه همیشگی‌اش، قلم به دست گرفته تا از واقعیت‌های زندگی‌اش بنویسد. او در این کتاب، همچون دیگر آثارش، با ظرافت و مهارت خاصی دست به قلم شده و از جادوی دویدن در زندگی‌اش سخن گفته است. شاید تا پیش از این کتاب، نمی‌دانستیم موراکامی یک دونده قهار است. او علاوه بر صحبت از دوندگی و شرکت در مسابقات دو، از بخش‌های دیگر زندگی‌اش نیز صحبت می‌کند که ارزش زیادی در شناخت این نویسنده دارد. خودش در مقدمه کتاب نوشته که «کتاب من درباره دویدن است و نه دستورالعمل‌هایی در باب تندرستی و سلامتی... کوشیده‌ام چکیده افکارم را درباره دویدن و معنا و مفهوم آن از دید خود گردآوری کنم.» توضیحات نویسنده در همان آغاز گویای همه چیز است اما باز باید گفت کتاب چیزی بیشتر از دوندگی است. کتاب بیش از هر چیزی درباره زندگی و بالا و پایین شدن‌هایش است. موراکامی در انتهای مقدمه کتاب فروتنی و تعارف را کنار گذاشته و شفاف‌تر درباره کتاب صحبت کرده است: «این کتاب دربرگیرنده نکاتی است که می‌توان از آنها تحت عنوان درس‌های زندگی یاد کرد، هر چند خود من هیچ یک از آنها را فی نفسه فلسفه نمی‌نامم...»

فکر نوشتن یک رمان درباره دو

خواندن کتاب «از دو که حرف می‌زنم از چه حرف می‌زنم» برای طرفداران هاروکی موراکامی از چند جهت حائز اهمیت است. جدای از بحث‌های نویسنده درباره دویدن، ما با جنبه‌های مهمی از زندگی یکی از نویسندگان مطرح جهان آشنا می‌شویم. چند عامل مهم، نقش زیادی در موراکامی شدن این شخص دارد که مهم‌ترین‌هایشان قدرت اراده، نظم و ریسک‌پذیری است.

موراکامی پس از ازدواج در ۲۲ سالگی، کافه‌ای باز می‌کند و زندگی‌اش را از این طریق می‌گذراند. برخلاف نظر اطرافیان که تصور می‌کردند کار و بار هاروکی نخواهد گرفت، کارشان رونق خوبی پیدا می‌کند. اما پس از نزدیک به ۱۰ سال کار بی‌وقفه در کافه‌اش، فکری سمج به ذهنش می‌افتد و مسیر زندگی‌اش را برای همیشه تغییر می‌دهد؛ آن فکر، نوشتن یک رمان است.

این نویسنده ژاپنی توضیح می‌دهد که سودای نویسنده شدن در سر نداشته و فقط می‌خواست افکارش را روی کاغذ پیاده کند. پس معطل نکرده، کاغذ و قلم را برداشته، رمانش را نوشته و برای نشریه‌ای که مسابقه‌ای ادبی برگزار کرده بود، فرستاده است. جایزه به رمان موراکامی رسیده و او را به ادامه راه امیدوار کرده است. رمان دومش نیز حساسی به چشم آمده و عزم موراکامی را برای طی کردن مسیرش جزم‌تر کرده است.

او در این دوره در میان ایستادن پشت پیشخوان و آشپزی کردن، فرصتی برای نوشتن پیدا می‌کرد و انجام دادن این دو کار در آن واحد مشکلات زیادی را برایش به‌وجود آورده بود. از اینجا به بعد موراکامی باید فکرهايش را می‌کرد، یا باید کافه را اداره می‌کرد یا قید نویسندگی را می‌زد. پس او تصمیمش را گرفت: «پس از مدت‌ها فکر کردن، عاقبت تصمیم گرفتم کاروبارم را تعطیل کنم و تمام هوش و حواسم را به نوشتن بدهم. می‌دانستم در آن مقطع درآمدم به اندازه درآمد کلوپ جاز نخواهد بود و باید با این واقعیت کنار بیایم.»

از دید اطرافیان، این بدترین کار ممکن بود. آخر چه کسی یک کار و بار خوب را تعطیل می‌کند و دل به تأمین زندگی با نویسندگی می‌بندد؟ اما گوش موراکامی به این حرف‌ها بدهکار نبود و می‌خواست رمانش را بنویسد. همسرش نیز او را در این مسیر همراهی کرد تا خیال هاروکی از بابت همه چیز راحت باشد.

شروع یک زندگی تازه

اما نویسنده شدن یک مشکل تازه برای

